

نه بیداری! نه اسلام‌می!!

نقدی بر تلقی‌های رایج از جنبش‌های مردمی در کشورهای جهان اسلام

«پیشرفت»، «مردم سالاری»، «احیای عزت از دست رفته» و «آزادی از سلطه بیگانگان»، جز در سایه حکومت دینی و پیاده شدن احکام اسلام ممکن نیست و به همین دلیل این قیام‌ها، یک «بیداری عظیم اسلامی» است.

۶- اما باید قدری در تحلیل اسلام‌گرایان از جنبش‌های منطقه دقت کرد.

اولین نکته‌ای که اسلام‌گرایان در تحلیل خود کمتر بدان توجه می‌کنند، دقت در بافت غالب اهل سنت اعراب و تفاوت آن با جامعه شیعه ایرانی است.

خصوصاً که اهل سنت با شیعه در نگاه به حکومت و حاکم با یکدیگر تفاوت‌های جدی دارند.

تفاوتی که از نظر زمان تقویمی، دست کم هزار و چهار صد سال، سابقه زمانی دارد.

شیعه معتقد است که بعد از پیامبر، حکومت به اهل بیت پیامبر که از عصمت برخوردارند، می‌رسد.

و در غیاب امام معصوم(ع)، نیز تنها نائب امام معصوم که یک مجتهد عادل در فهم احکام دینی است، حق حکومت دارد. اما در مقابل اهل سنت، به هیچ وجه چنین شرایطی را برای حاکم ضروری نمی‌دانند.

تا مردم منطقه بخواهند با تغییر حاکمان به این هدف برسند. بنابراین مسأله اهل سنت هیچ‌گاه این نبوده که چه کسی صلاحیت حکومت را دارد.

چنان که حتی در طول تاریخ اسلام هم اهل سنت عموماً کمتر به مخالفت با حاکمان و یا خلفای برخاسته‌اند.

در نگاه اهل سنت، اساساً مخالفت با حاکم وجه چندان ندارد. زیرا مخالفت با حاکم جامعه، در حکم در افتادن با اولی الامر است که به قضای الهی به حکومت رسیده.

و به همین دلیل، قیام بر علیه حاکم را چه بسا مخالفت و اعتراض به قضای الهی تلقی کنند.

و اگر در کشور ایران سخن از وقوع یک انقلاب و قیام اسلامی قدری معنادار بود، تنها به این دلیل بود که اکثریت مردم ایران شیعه بوده و شیعه نگاه خاصی به شرایط حاکم دارد.

در حقیقت قیاس انقلاب اسلامی ایران با جنبش‌های منطقه، یک قیاس مخدوش است.

۷- اسلام‌گرایان، می‌گویند اکنون «کارآمدی اسلام» و ناکارآمدی سایر مکاتب، برای مردم منطقه آشکار شده.

و می‌گویند که امروز پان‌عریسم ناسیونالیسم و ملی‌گرایی عربی، شکست خورده‌اند.

ناکارآمدی مکاتب چپ هم با فروپاشی شوروی اثبات شده.و مارکسیسم هم دیگر ادعایی ندارد.

و با وقوع جنبش وال استریت و بحران امروز حاکم بر غرب، ناکارآمدی لیبرال دموکراسی نیز آشکار شده، طبیعی است که اسلام توانایی‌های خود را نشان دهد.

اما به راستی معنای «کارآمدی» چیست که اکنون معیار و میزان همه آراء و افکار و مکاتب شده‌است؟

و چه باشد آن چه خوانندش «کارآمدی»؟

۸- درک معنای «کارآمدی»، برای ما کار سختی است. زیرا ما امروز عادت کرده‌ایم که کلمات را بدون توجه به معنای حقیقی آنها، به کار بگیریم.

البته در زمانه‌ای که همه چیز به کالای مصرفی تبدیل شده و میل به مصرف، تمام وجود بشر را به خود معطوف کرده، طبیعی است که کلمات و تعامیر هم به راحتی مورد استفاده و در حقیقت «مصرف» قرار گیرند.

بدون آن که در معنای کلمات تأمل و تفکری صورت گیرد. اما بد نیست برای یک بار هم که شده کمی حوصله به خرج دهیم و ببینیم معنای «کارآمدی» چیست؟

امروز ما هنگام مواجهه با افکار و مکاتب، به حقانیت آنها نگاه نمی‌کنیم.

چون معتقدیم که اساساً تشخیص حق از باطل ممکن نیست.

و یا اگر هم باشد کاری بس صعب و پیچیده است.

از عهده همه برنمی‌آید.

و این تردید در شناخت حقیقت، «نیست‌انگاری» و صفت زاننه ماست.

و مدرنیته اکنون حتی در مهد خود یعنی مغرب زمین نیز دیگر ابدی و مطلق تلقی نمی‌شود.

حتی استراتژیست‌های جنگ طلبی مانند هانتینگتون که منادی «جنگ تمدن‌ها» بودند، این مطلب نیز پذیرفته بود که مدرنیته تنها تمدن ممکن نیست.

و به همین دلیل سخن از تمدن «ها» به میان می‌آورد.

البته این مسأله قابل انکار نیست که در کشورهای عربی، دموکراسی و آزادی‌های سیاسی کمتر وجود داشت.

و حاکمان مستبد این کشورها، چندان مایل به شرکت در بازی دموکراسی نبودند.

اما باید توجه داشت که در دنیای کنونی، کمتر آزادی سیاسی و اعتنا به حقوق مردم جدی گرفته می‌شود.

تا حدی که در ایالات متحده هم که خود را بزرگترین حامی «آزادی» می‌داند، خشونت و منع آزادی‌های فردی و اجتماعی، امری عادی شده.

و سران ایالات متحده غالباً تلاش می‌کنند دموکراسی را با بمب و کروز و خشونت نظامی به دیگر کشورها صادر کنند.

و برای حفظ آزادی و مبارزه با مخالفان آن، خود آزادی و حقوق شهروندان آمریکایی را محدود می‌کنند.

تا جایی که حتی تلفن‌ها نیز شنود می‌شوند و نظارت بر پیام‌های اینترنتی از جانب حکومت، یک امر مشروع انگاشته می‌شود.

در دنیایی که «دموکراسی» به نزد مدعیان آن، چندان حرمتی ندارد، چگونه می‌توان ادعا کرد که مردم منطقه برای رسیدن به «دموکراسی» و «آزادی»، قیام کرده‌اند؟

در حقیقت، تلاش برای تحقق دموکراسی تنها صورت ظاهری، جنبش‌های مردم منطقه است.

و باید دقت کرد که باطن این جنبش‌ها چیست؟

و چه امری موجب شده که همه اقشار مردم اعم از اسلام‌گرایان، میانه‌روها و سکولارها و حتی لایک‌ها را توانست در میدان تحریر و سایر مراکز اجتماعات مردمی گرد هم آورد؟

زیرا نمی‌توان با شمار دموکراسی و آزادی، همه اقشار اعم از پیر و جوان و مرد و زن و با عقاید مختلف اعم از اسلام گرا، میانه‌رو، سکولار را گرد هم آورد.

البته فقدان دموکراسی و آزادی‌های سیاسی، در شکل گیری این جنبش‌ها نیز بی‌اثر نبوده.

اما این که به راحتی بتوان آن را هسته و جوهره اصلی این جنبش‌ها دانست، تنها هنگامی ممکن است، که مدرنیته را پایان تاریخ تلقی کنیم.

و بخوانیم تمام حوادث عالم را در جهت رسیدن به این پایان موعود که تنها در اذهان ما مشروع و حق انگاشته می‌شود، فهم و تفسیر کنیم.

۵- اما این بدان معناست که آیا تفسیر اسلام‌گرایان از قیام‌های منطقه درست است؟

آیا جنبش‌های منطقه، قطعاً بیداری اسلامی هستند؟

اساساً بیداری اسلامی چیست؟

و «بیداری اسلامی» چه تعریفی دارد تا بتوان، با بررسی جنبش‌های کشورهای عربی، از صدف آن تعریف بر این جنبش‌ها مطمئن شد.

و از سوی دیگر این قطعیّت از کجا و چگونه در ذهن اسلام‌گرایان شکل گرفته، که این گونه با اطمینان در باب ماهیت جنبش‌های منطقه، قضاوت و تحلیل می‌کنند؟

اسلام‌گرایان اصرار می‌ورزند که این جنبش‌ها، متأثر از انقلاب اسلامی ایران است و مردم منطقه به دنبال «تشکیل حکومت دینی» و «پیاده شدن احکام اسلام» هستند.

زیرا اکنون ناکارآمدی نگاه‌های ناسیونالیستی و چپ و مارکسیستی آشکار شده، و با وقوع انقلاب اسلامی ایران، توده‌های جهان اسلام، به عظمت و کارآمدی اسلام پی برده‌اند.

و متوجه شده‌اند که تنها با اسلام است که می‌توان به یک زندگی انسانی حقیقی نائل شد.

بنا به نظر اسلام‌گرایان، فضای غالب بر این جنبش‌ها، و جنس شعارها و مطالبات مطرح شده در آنها حکایت از یک «بیداری اسلامی» دارد.

و در نهایت این که اسلام‌گرایان معتقدند که مردم منطقه دریافته‌اند که تحقق مطالباتی از قبیل «عدالت»،

۱- ماجرا از سه سال پیش شروع شد.

خودسوزی یک جوان فقیر در تونس.

دامنه اعتراضات مردمی به مرور وسعت یافت.

و در نهایت، رئیس جمهوری مستبد تونس، مجبور به کناره‌گیری از قدرت و فرار از این کشور شد.

جنبش مردم تونس، به سرعت به سایر کشورهای عربی سرایت کرد.

مصر.

لیبی.

اردن.

یمن.

بحرین.

و تا حدی سوریه و عربستان.

از این حادثه الگو گرفتند.

۲- در ابتدای شروع قیام‌ها، افکار عمومی دنیا تا حدی از وقوع این حوادث، بهت‌زده بودند.

حتی نهادهای اطلاعاتی کشورهای قدرتمند دنیا نیز چنین خواندنی را پیش‌بینی نمی‌کردند.

به تدریج و با گسترش قیام‌ها، بحث و گفت و گو در باب ماهیت آنها بالا گرفت.

برخی، معتقد بودند که این قیام‌ها توسط کشورهای غربی و خصوصاً ایالات متحده برنامه‌ریزی و طراحی شده.

اما سستی این تحلیل از همان ابتدا روشن بود.

سردرگمی دولت ایالات متحده از زمان آغاز این قیام‌ها تا همین لحظه و اتخاذ مواضع متناقض و پارادوکسیکال، به وضوح نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده، هیچ برنامه‌ای برای تغییر این رژیم‌ها نداشته.

برخی، معتقد بودند که این قیام‌ها توسط کشورهای غربی و خصوصاً ایالات متحده برنامه‌ریزی و طراحی شده.

اما سستی این تحلیل از همان ابتدا روشن بود.

سردرگمی دولت ایالات متحده از زمان آغاز این قیام‌ها تا همین لحظه و اتخاذ مواضع متناقض و پارادوکسیکال، به وضوح نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده، هیچ برنامه‌ای برای تغییر این رژیم‌ها نداشته.

برخی، معتقد بودند که این قیام‌ها توسط کشورهای غربی و خصوصاً ایالات متحده برنامه‌ریزی و طراحی شده.

اما سستی این تحلیل از همان ابتدا روشن بود.

سردرگمی دولت ایالات متحده از زمان آغاز این قیام‌ها تا همین لحظه و اتخاذ مواضع متناقض و پارادوکسیکال، به وضوح نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده، هیچ برنامه‌ای برای تغییر این رژیم‌ها نداشته.

برخی، معتقد بودند که این قیام‌ها توسط کشورهای غربی و خصوصاً ایالات متحده برنامه‌ریزی و طراحی شده.

اما سستی این تحلیل از همان ابتدا روشن بود.

سردرگمی دولت ایالات متحده از زمان آغاز این قیام‌ها تا همین لحظه و اتخاذ مواضع متناقض و پارادوکسیکال، به وضوح نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده، هیچ برنامه‌ای برای تغییر این رژیم‌ها نداشته.

برخی، معتقد بودند که این قیام‌ها توسط کشورهای غربی و خصوصاً ایالات متحده برنامه‌ریزی و طراحی شده.

اما سستی این تحلیل از همان ابتدا روشن بود.

سردرگمی دولت ایالات متحده از زمان آغاز این قیام‌ها تا همین لحظه و اتخاذ مواضع متناقض و پارادوکسیکال، به وضوح نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده، هیچ برنامه‌ای برای تغییر این رژیم‌ها نداشته.

برخی، معتقد بودند که این قیام‌ها توسط کشورهای غربی و خصوصاً ایالات متحده برنامه‌ریزی و طراحی شده.

اما سستی این تحلیل از همان ابتدا روشن بود.

سردرگمی دولت ایالات متحده از زمان آغاز این قیام‌ها تا همین لحظه و اتخاذ مواضع متناقض و پارادوکسیکال، به وضوح نشان می‌دهد که دولت ایالات متحده، هیچ برنامه‌ای برای تغییر این رژیم‌ها نداشته.

اما مسأله این است که بشر امروز در هر چه شک کند، در خود و نیازهای مادی خود نمی‌تواند شک کند.

به همین دلیل هنگام مواجهه با افکار و مکاتب، به جای توجه به حقانیت آنها، به میزان توان آن مکاتب در رفع نیازهای بشر می‌نگرد.

در حقیقت هنگامی که بشر به این اعتقاد رسید که نمی‌تواند تشخیص دهد که مارکس حق است یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و یا دکارت درست می‌گوید یا بوعلی، بهتر آن دید که به جای بحث‌های لاینفع، ببیند که کدام یک از این مکاتب بهتر می‌توانند نیازهای مادی و هر روزی او را پاسخ دهند.

در حقیقت مفهوم «کارآمدی»، متضمن دو امر است: الف- نیست‌انگاری: امکان درک حقیقت وجود ندارد.

ب- خودبنیادی و اصالت بشر: تنها امر یقینی برای بشر، وجود خودش است.

و مهم‌ترین شان غیرقابل انکار بشر، نیازهای مادی و هر روزی اوست.

زیرا وجود مواردی مانند «خدا»، «نبی» و «معاد»، مشکوک است.

و بشر سال‌هاست که در باب این موضوعات بحث کرده و هنوز به یقین نرسیده.

اما دنیای قبل از مرگ، امری است که همه اعم از ملحد و مؤمن، بر وجود آن اتفاق نظر دارند.

و به همین دلیل است که می‌بینیم که «کارآمدی» مفهومی است که در میان همه مکاتب قابل درک است.

۹- اکنون «کارآمدی»، آن قدر در اذهان رسوخ کرده که همه چیز با شایولن کارآمدی سنجیده می‌شود.

و اگر امری ناکارآمد باشد، ناقص تلقی می‌شود.

تا جایی که اسلام‌گرایان هم که اسلام را کامل می‌دانند- که البته هست- ادعا می‌کنند که اسلام هم «کارآمد» است.

غافل از این که اسلام‌گرایان، با ادعای «کارآمدی» برای اسلام، عملاً خود حقانیت اسلام را انکار کرده‌اند.

زیرا وقتی می‌گویند اسلام «کارآمد» است، در حقیقت تصدیق کرده‌اند که:

اولاً: بشر توان تشخیص حق از باطل را ندارد.

ثانیاً: بشر و نیازهای مادی او اصالت دارند و یقینی هستند.

ثالثاً: اسلام صرفاً و صرفاً به دلیل «کارآمدی» حق است.

و بر دیگر مکتب برتری دارد.

و وقتی اسلام‌گرایان می‌خواهند با تکیه بر توان اسلام بر تحقق «عدالت» و «پیشرفت»، خود تیشه به ریشه حقانیت اسلام زده‌اند.

زیرا اگر اسلام حق است، دیگر نیازی به انضمام و اضافه شدن، یک امر ثانوی به اسلام نیست.

و اگر اسلام حق است- که هست- چه به عدالت منجر شود و چه نشود و چه به پیشرفت بیانجامد و چه بیانجامد، نباید در ایمان به آن خدشهای وارد شود!

و اگر قومی حقیقتاً اسلام را به شرط «عدالت» و «پیشرفت» و برای کارآمدی آن طلب کنند، در حقیقت آن قوم اسلام را نخواستند بلکه با «عدالت» و «توسعه» عهد بسته‌اند و به دنبال آنها بوده.

البته طلب «عدالت» و «توسعه» فی نفسه بد نیست.

اما قبول اسلام به خاطر «عدالت» و «توسعه»، که هر دو ناطق بر رفع نیازهای مادی انسان هستند، به معنای مبتذل شدن اسلام خواهد بود.

البته اسلام به زندگی مادی بشر بی اعتنا نیست و دنیا را مهمل نمی‌انگارد.

و اسلام مانند تمدن امروز، دنیای بشر را ویران نمی‌کند.

اما اسلام نمی‌تواند به وسیله‌ای برای رفع حوائج بشر تبدیل شود.

تا بشر بخواهد یا آن نیازهای مادی خود را برطرف کند.

و اسلامی که به شرط رفع نیازهای مادی بشر، مورد قبول واقع شود، اسلام نیست.

و اگر کسی درخت اسلام را به شوق خوردن میوه رفاه و پیشرفت و عدالت، بخواهد، در حقیقت درخت را خوار داشته است.

و این اسلام با ایجاد اولین سخی‌ها مانند جنگ بدر و گرسنگی شب ابی طالب و شکست احد، به کنار نهاده خواهد شد.

البته ممکن است گاهی هم اسلام به شرط رسیدن به قدرت سیاسی و برای آن، انتخاب می‌شود.

بدین معنا که اسلام صرفاً به یک ایدئولوژی برای مبارزه با استثمار و استبداد مبدل می‌شود.

اما این بار هم حقانیت و حقیقت اسلام مطرح نیست.

بلکه اسلام به شرط قدرت محل نظر و توافق قرار گرفته است.

و اسلامی که وسیله کسب قدرت انگاشته شود، اسلام نیست.

بلکه صرفاً یک «حربه سیاسی» است

این اقبال به اسلام، در حقیقت شناختن معنای اسلام است.

و تقلیل دادن اسلام، به منازعات سیاسی است.

در حالی که اسلام، اگر چه یک دین سیاسی هست، اما مساوی و مساوی و «سیاست» نیست.

«سیاست»، تنها یک شان از شئون اسلام است.

و اسلام به دنبال تحول در تمامی ساحات حیات بشری است. و نه این که صرفاً وسیله‌ای برای وصول به قدرت دنیوی و مادی باشد.

حقیقت آن است که اکنون اسلام گرایان اگرچه در ظاهر اسلامی سخن می‌گویند، اما در باطن امر نخواستۀ مادی و مدرن فکر می‌کنند.

و حتی دین را نیز با همین نگاه می‌نگرند.

به همین دلیل حتی آنها نیز خنایت دین را با محک

«کارآمدی» می‌سنجند.

۱۰- چرا اسلام گرایان می‌خواهند قیام‌های منطقه را «بیداری اسلامی» بنامند؟!

به نظر می‌رسد این پرسش، خود از تمامی مطالب پیشین مهمتر باشد.

گوی اسلام گرایان، در میان بافته‌ها و ساخته‌های ذهنی خود زندگی می‌کنند.

زیرا آنها می‌پندارند که هر آنچه خود می‌خواهند و به دنبال آن هستند، مطلوب دیگران نیز هست.

و شاید می‌خواهند، با این نام گذاری،

مانع از تشویش آذنان خود شوند!

آنها سی سال پیش، انقلابی اسلامی را در ایران به پیروزی رسانده‌اند، و اکنون دوست دارند دیگران هم پا جای آنها نهند.

و خصوصاً که آرزوی صدور این انقلاب از همان ابتدای حدوث این انقلاب، از همان ابتدا با انقلابیون بود.

و هنگامی که ثابت شود که سایرانقلاب‌های منطقه متأثر از انقلاب اسلامی ایران است، به اسلام گرایان یک حال خوش و احساس تخذیر دست می‌دهد.

و درست به همین دلیل است که با وقوع خلل و کودتا در قیام‌های منطقه، خواب اسلام گرایان منوش می‌شوند.

چون به ناگاه بافته‌های ذهنی آنها به دلیل حوادث خارجی به هم می‌ریزد.

و این جاست که مدام اصرار دارند که کشورهای غربی، قیام‌ها را منحرف کرده‌اند.

اما مشکل این است که سردرگمی و بحران کشورهای غربی آن قدر زیاد است که نمی‌توان ادعا کرد که آنها عامل انحراف بوده‌اند.

ولی مسأله این است که اگر کشورهای متجدد توان آن را داشتند که توده‌ها را با تلاش‌های خود اغفال کنند، باید می‌توانستند با رسانه‌های خود لاقال مردم نیویورک و جنیش وال استریت را اغفال کنند.

و نه این که بخوانند با باتوم، مردم خود را اصلاح کنند.

وقتی کشورهای غربی، در جهت دهی افکار عمومی مردم خود نیز موفق نیست، باید به دنبال عامل دیگری برای اتفاقاتی که بر سر جنبش‌های منطقه می‌آید، بیاییم.

البته غرب همواره به دنبال استیلاء بر کشورهای غیر متجدد هستند.

اما فراموش نکنیم که در میانه آشوب و کودتا نیز منافع آنها به خطر می‌افتد.

برای کشورهای غربی، تنها چیزی که مهم است امنیت اسرائیل است و نیز امنیت لوله‌های نفت.

و چه بسا حاضر باشند اسلام گرایان را به شرط این که متعرض این دو مسأله نشوند در مصر و لیبی و یمن و سایر کشورها بپذیرند.

بر خلاف تصورات رایج، مسأله کشورهای غربی دموکراسی و آزادی و یا نظایر این‌ها نیست.

چنان که می‌بینیم با عربستان سعودی بهترین روابط را دارند. در حالی که شدت سخت گیربهای دینی و نیز فقدان

آزادی‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک در این کشور به مراتب بیشتر از ایران بیشتر است.

در حالی که در ایران، دختران جوان بر دوچرخه سوارند و زنان ساپورت پوش، در پایتخت یک پدیده عادی است، زنان عربستان هنوز پوشیه بر صورت دارند و حق رائندگی با خودرو را نیز ندارند.

۱۱- آن چه تا پیش از این گفته شد تخریب تحلیل‌هایی بود که از جانب دو طیف اسلام گرا و روشنفکران در باب جنبش‌های منطقه ارائه شد.

اما آن چه هنوز بدان اشاره نشده، ماهیت این قیام‌هاست.

حقیقت این است که امروز دنیا دو بخش دارد:

اقوام اروپایی و آمریکای شمالی که متجدد هستند.

و اقوام متجددءاب که سابقه فرهنگی مسیحی-یونانی را نداشتند اما تدریج و با بسط مدرنیته در عالم در تجدد شریک شدند.

این اقوام نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

متجددمآب‌های فعال مانند ژاپن و تا حدی چین که اگر چه سابقه فکر و فرهنگ کشورهای متجدد را ندارند، اما توانستند در عقل مدرن رسوخ و آن را اخذ کنند و به قدرت سیاسی، تکنولوژیک و اقتصادی برسند.

تا جایی که گاه سودای رقابت با کشورهای متجدد را هم دارند. در مقابل این اقوام، پخش وسیعی از عالم را اقوام «**متجددمآب متفعل**» تشکیل می‌دهند.

این کشورها را می‌توان «**کشورهای در حسرت توسعه**» هم نامید.

زیرا این اقوام به دلیل انحطاط تاریخی که در قرون گذشته نه توانستند از سنت و میراث تمدنی و تاریخی خود پاسداری کنند و نه توانستند به عقل متجدد دست بیابند.

و در بزرخ میان سنت و تجدد، هیچ‌گاه نیز نتوانستند به یک

نصاب معقول از توسعه برسند.

این احساس حسرت توسعه تا این اواخر جدی نبود.

اما از سی چهل سال پیشتر به این سو و با گسترش فضای ارتباط جمعی، و رسانه‌ای، به تدریج مردم این کشورها خود را در

آیینۀ سایر اقوام به نظاره نشستند و بیشتر به فقر و عقب ماندگی خود را متوجه شدند.

زیرا که برای کشورهای متجدد دو چیز مهم بود:

الف- منابع مناسب

ب- بازار مصرف

و کشورهای توسعه نیافته، هر دو این مسأله را برای کشورهای متجدد فراهم می‌کرد.

و چه بسا اگر کشورهای توسعه نیافته نیز به توسعه می‌رسیدند هم دیگر بازارهای‌شان را با کالاهای وارداتی از کشورهای متجدد انباشته نکنند.

و از طرف دیگر اجازه ندهند که منابع آنها توسط دیگران و به کام دیگران مصرف شود.

طبیعی بود که کشورهای متجدد نیز چندان تمایلی به توسعه این کشورها نداشته باشند.

و حتی برای عقب نگه‌داشتن این اقوام تلاش هم کنند.

و با روش‌هایی مانند استعمار مستقیم و یا به قدرت رساند

حاکمان وابسته به غرب، برای حفظ منافع خود تلاش کنند.

این حکام ریاسته دو فایده را در برداشتند.

اولا به دلیل فقدان کاردانی لازم، نه تنها در راه توسعه قوم خود تلاش نمی‌کردند، بلکه گاه در جهت هر چه وابسته‌تر شدن قوم

خود به دنیای تجدد، گام بر می‌داشتند.

و **ثانیاً** به دلیل ضعف و فساد، از حمایت مردم خود بهره‌مند نبودندو همواره برای پناه خود نیازمند به حمایت سفارت‌های بیگانه بودند و به همین دلیل مدام در خدمت آنها بودند.

و این نیاز به حمایت خارجی، موجب خوش خدمتی به دنیای تجدد و تقدیم دوستی تمام منابع داخلی به استعمارگران نیز خواهد بود.

کشورهای استعمارگر در نقاط مختلف جهان، این حکام فاسد را پیدا و آنها را برای تأمین منافع خود به قدرت می‌رساندند.

رساندن رضا شاه و بعد از آن محمدرضا پهلوی در ایران، حمایت های جدی از مبارک در مصر، بن علی در تونس، حمایت از

ملک عبدالله شاه اردن، ملک فهد و ملک عبدالله در عربستان، حمایت از حکام کشورهای بند انگشتی خلیج فارس، تنها بخشی

از فهرست طولانی اقدامات کشورهای متجدد در دوست سال گذشته برای عقب نگه داشتن کشورهای توسعه نیافته‌است.

اما مسأله این است که این فشارهای خارجی بر کشورهای توسعه نیافته، و نیز حکام فاسد، هیچ‌گاه به تنهایی نمی‌توانست موجب عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته باشد.

بر خلاف پندار رایج، عامل اصلی عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته، نه استعمارگران و نه حکام فاسد بودند.

بلکه این اقوام به دلیل انحطاط تاریخی و فقدان و نشاط فکری و فرهنگی، خود دچار ضعف شده بودند.

و ابتدا خود زمینه استعمار و حاکمیت حکمرانان فاسد را فراهم کرده بودند.

آنها خود انگیزه و عزم رسوخ در عقل تجدد نداشتند.

و در حقیقت استعمار و حکام فاسد، تنها «**فاعل**» عقب ماندگی کشورهای در حال توسعه بودند.

و اگر این اقوام خود ابتدائاً قابلیت و استعداد این انحطاط تاریخی را فراهم نکرده بودند، هیچ گاه به این وضعیت دچار نمی‌شدند.

و تجربه تاریخ مؤید این ادعاست.

فی‌المثل می‌توان به برخورد مغول با خود ما ایرانیان، توجه کرد. مغول به فاصله ۵۰ سال، و در طی دو لشکر کشی خونین، ایران را

به خاک و خون کشید.

در حمله اول، فرمانده سپاه مغول به عهده چنگیز بود.

در حمله دوم که پنجاه سال بعد رخ داد، نوه هلاکو، بار دیگر کشورهای منطقه را مورد حمله قرار داد.

در همین حمله دوم مغول بود که خلافت عباسی ریشه کن شد.

اما چون مردم ما نشاط تاریخی و فرهنگی داشتند، حمله خانمان سوز نظامی و حکام بی فرهنگ مغول، مایه نابودی ما نشدند،

بلکه برعکس عصر ایلخانات مغول خود به عصر بایلین آنها مبدل شد.

و در همین عصر، قوم ایرانی با پرورش دانشمندان و وزرای کاردانی چون خواجه نصیر و خواجه رشید الدین فضل الله، باز هم به حیات توأم با نشاط خود ادامه داد.

برخلاف پندار رایج، این حکومت‌ها و دولت‌های خارجی و حکمرانان فاسد، نیستند که کشورها را به فساد می‌کشند.

بلکه اقوام ابتدا دچار انحطاط تاریخی می‌شوند و به دلیل همین انحطاط، عوامل خارجی یا حکام داخلی، مجال جولان پیدا

می‌کنند و زمام امور را به دست می‌گیرند.

اما این مسأله هیچ‌هیچ گاه نه در ایران و نه در کشورهای عربی درک نشده است.

به همین دلیل پیش از آنکه خود دامن همت به کمر زنند و تلاش کنند تا پا در راه تجدد نهند، همواره همه گناه عقب

ماندگی و انحطاط خود را به یقه بیگانگان و حکام خود

انداخته‌اند.

حقیقت این است که جنبش‌های منطقه نه «**بیداری**

اسلامی» هستند و نه «**بهار عربی**».

بلکه تلاش مذبوحانه اقوامی است که به دلیل انحطاط تاریخی و فرهنگی خود، در راه دشوار تجدد زمین گیر شده‌اند.

و سهم آنها از دنیای متجدد نه «**عقلانیت مدرن**» که «**مصرف**» و نه «**رفاه**» که «**حسرت**» است.

و همین «**حسرت رسیدن به توسعه**» و احساس غبن و شکست تاریخی این اقوام است که امروز خیابان‌های مصر و

دیگر کشورهای عربی را به خاک و خون کشیده است.

و در غلبه احساس، عقلائیت کم می‌شود.

و گرنه می‌دانستند که نه رسیدن به توسعه نیازی به دموکراسی دارد و نه با دموکراسی حاصل می‌شود.

چنان که کره جنوبی تحت حکومت ژنرال‌ها به توسعه رسید.

و یک رشد و توسعه خیره‌کننده را تجربه کرد.

و چین کمونیست بدون گذار از لیبرال دموکراسی و مردم سالاری در حال مبدل شدن به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است.

این سطحی نگری‌ها و ساده انگاری‌ها تنها در کشورهای در حسرت توسعه خود را نشان می‌دهد.

و در نتیجه این اقوام برای رسیدن به دموکراسی، حاضر می‌شوند کودتا کنند و جنگ مسلحانه به راه بیاندازند.

و برای رسیدن به توسعه قریب دو سال است که کشورهایشان در خاک و خون و ویرانی و قتل و کشتار است.

این «**حسرت رسیدن به توسعه**» است که اکنون در همه اقشار اعم از اسلام‌گرا و سکولار و حتی لاییک عرب، غلبه پیدا کرده و همه توده‌ها را در به خیابان‌ها آورد.

و نبود آزادی و دموکراسی و دینی نبودن حکومت‌ها یک امر عالم فرعی در جنبش‌های منطقه است.

۱۴- ما غالباً از «**تشویش**» و «**نگرانی**» گریزانیم.

و به همین دلیل ماییم خیال خود را آسود و راحت کنیم.

و به یک احساس آرامش روانی و تخذیر و خمار، راضی باشیم..

به همین دلیل است که اغلب میل داریم که جهان را آن گونه که خود دوست‌می‌داریم، نظاره کنیم.

و آن‌ها را متناسب با میل خود و آن‌گونه که می‌پسندیم، فهم و تفسیر کنیم.

تا مباد خواب و ذهنیات خودساخته‌مان آشفته نشود.

و خیال‌ما مکرر نگردد.

البته این نحوه نگاه به عالم شاید به خودی خود، عیبی نداشته باشد.

اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که ما، خود نیز به بافته‌های ذهنی خویش ایمان بیابوریم.

زیرا از این مرحله به بعد همواره این خطر وجود دارد که ما به یک «**چهل مرکب**» دچار شویم.

و به این معنا که می‌پنداریم که حقیقت را کشف کرده‌ایم، در حالی که تنها مجموعه‌ای از تصورات خودساخته و خودباخته را

حقیقت انگاشته‌ایم.

کانت می‌گفت ما تنها وجود اشیاء را می‌توانیم درک کنیم.

و نمی‌توانیم ماهیت و چیستی آنها را بفهمیم.

و این معتقد بود که این چیزی که ما از چیستی اشیاء می‌فهمیم، ماهیت اشیاء نیست.

بلکه ساخته‌های فاهمه ماست.

سخن کانت، اگر چه یک نیست‌انگاری عربان بود، اما دست کم کانت، یک نیست‌انگار صادق بود.

و به ناتوانی خود در فهم ماهیت پدیدارها معترف بود.

اما ما حتی همین قدر تواضع را نیز نداریم.

بلکه بافته‌های فاهمه خود را عین حقیقت تلقی می‌کنیم.

و این جاست که خود را در «**چهل مرکب**» می‌بریم.

چیزی به نام «**بهار عربی**» برای رسیدن به دموکراسی، یا «**بیداری اسلامی**» وجود خارجی ندارد.

و اگر ما نمی‌خواهیم این مطلب را بپذیریم تنها به این دلیل است که ما میل داریم خود را با صور ذهنی خود دلخوش کنیم.

تا مبادا خاطر ما مشوش شویم.

شاید به جای بیداری اسلامی و یا بهار عربی، بهتر آن باشد که ما خود از خواب بیدار شویم و اندکی با بهار تفکر دست از

توهم برداریم.

اسلام‌گرایان و روشنفکران در کشور ما همواره در مسائل مختلف اختلاف نظر داشته‌اند.

و تبیین ماهیت قیام‌های مردم کشورهای عربی نیز یکی از این موارد است.

جریان روشنفکری معتقدند که این قیام‌ها، یک بهار عربی برای رسیدن به دموکراسی و آزادی است.

و اسلام گرایان، آنها را متأثر از انقلاب اسلامی ایران تفسیر می‌کردند.

اما هر دو در این نکته مشترک هستند که به جای کشف حقیقت به دنبال تفسیر آنها متناسب با بافته‌های خود هستند.

زیرا هر دو اسیر ایدئولوژی هستند.

اگر ایدئولوژی را «**مجموعه ای از تصورات ذهنی که**

هدف آن کسب قدرت است»، بدانیم، این تعریف بر هر دو

مسله اسلام گرایان، در ظاهر اسلام، اما در باطن «**کسب**

قدرت» است.

آنها «**اراده معطوف به قدرت**» دارند و نه «**اراده به کشف**

حقیقت» و یا «**هدایت انسان ها**».

اراده‌ای که ریشه در احساس تحقیر در برابر غرب، ناشی شده. و درست به دلیل همین «اراده معطوف به قدرت» و «غلت از «اراده معطوف به حقیقت و هدایت» است که اخلاقی محمدی و

صبر علوی و مدارای حسنی و سعه صدر جعفری و آزاداندیشی رضوی را کمتر از خود نشان می‌دهند.

و حتی اختلاف نظرهای میان خود را نیز به بدترین شکل و با خشن ترین حالت ممکن، پاسخ می‌دهند.

چنان که در چند سال گذشته، اختلاف اسلام گرایان بر سر مسأله موهوم به نام «**جریان انحرافی**»، موجب شد که جناح

اکثريت اسلام‌گرایان یک اقلیت که اندیشه‌هایش اندکی خلاف عادت بود، را مورد هجمه جدی و اتهام‌پراکنی‌های گسترده قرار دهند.

و نیز در انتخابات گذشته و در مناظره‌ها این اختلاف و حمله به یکدیگر در میان نمایندگان این تفکر به عینه مشاهده شد.

از دیگر سو، جریان روشنفکری نیز مدام از آزادی و دموکراسی و لزوم و خنایت آنها سخن می‌گوید.

و هنگامی که تجدد در موطن قریب دو سال است که کشورهای این سوی عالم، آرزوی لیبرال دموکراسی را دارند.

اینان همان کسانی هستند که «**اسلام**» را به دلیل تلقی به هزار و چهارصد سال پیش تر کهنه معرفی می‌کنند.

اما خود به معبد دلقوی یونان و دموکراسی و سنا و احزاب آتن دو هزار و پانصد سال پیشتر، ایمان دارند!

و چه بسا اگر از نظر فقه اسلامی جایز بود، این افراد به جای کعبه نیز رو به سوی «**مجسمه آزادی**» نماز می‌خواندند!

اما مسأله این است که جریان روشنفکری تنها در مقام ظاهر دلبسته «**آزادی**»، «**دموکراسی**» و دیگر ارزش‌های دنیای

مدرنیته هستند و در حقیقت امر مسأله آنها نیز کسب قدرت است.

و این جریان در راه کسب قدرت سیاسی، آزادی و دموکراسی را تنها وسیله و حربه خود قرار داده است.

و هر که سر راه او قرار گیرد را با خشونت تمام حذف می‌کند.

این جریان روشنفکری در ماجرای مشروطیت، شیخ فضل الله را بر سر دار بردند.

و در مقابل در زمان حکومت استبدادی رضا خان در ایران، حتی یک نقد نیز به حکومت مطرح نکرد.

در دهه هفتاد و سال‌های موسوم به دوم خرداد، آن عالم دینی که در عرصه سیاسی در جبهه مخالف آنها قرار داشت را

تسماح نامیدند.

و با کارکناتوری علیه رییس جمهور وقت-محمود احمدی‌نژاد- به شکل یک خر ترسیم کردند و دور سر او هاله نور نهادند.

در حقیقت جریان روشنفکری دموکراسی و آزادی را به شرط چاقوی می‌خواهد.

به این معنا که تنها تا هنگامی به دموکراسی و آزادی ملتزم هستند که نتیجه آن، به قدرت رسیدن خودشان باشد.

به همین دلیل نباید تعجب کرد که چگونه در مصر، انتخابات و دموکراسی از سوی جریان روشنفکری کنار زده می‌شود.

و آنها حاضرند به دولتی که با کودتا و نفی دموکراسی بر سر کار آمده، رضایت دهند، مشروط بر این که خود به قدرت برسند.

نظیر این موضوع در ایران اتفاق افتاد.

در سال ۸۸ جریان روشنفکری، در انتخابات دموکراتیک و با تفاوت فاحش یازده میلیون رأی بازنده انتخابات شد.

و این جریان که باعث خود را آن هم در این مقیاس و ابعاد، نمی‌توانست تحمل کند، حاضر شد با همکاری و هماهنگی با

کشورهای غربی، کشور خود را به یک آشوبگاه خیابانی بزرگ مبدل کند.

به نحوی که شش ماه تمام کشور، عرصه زد و خورد و تظاهرات و آشوب بود.

و اگر رهبر انقلاب اسلامی ایران در برابر قدرت طلبی این جریان مقاومت نمی‌کرد، اکنون ایران نیز مانند مصر، صحنه زد و خورد و کشتار موقتان و مخالفان شده بود.

اما در مقابل در انتخابات سال ۹۲ که نماینده جریان روشنفکری، تنها تا تفاوت هفتصد هزار رأی، به پیروزی رسید.

اما جریان روشنفکری این بار به بحث از مشروعبیت نظام و حکومت اسلامی و یا تقلب و ددها بحث دیگر نپرداختند.

در زمانه انحطاط تاریخی، هم دین پرژمرده می‌شود، و هم باها در راه رسیدن به تجدد سست است.

در این وضعیت نه اسلام‌گراها، می‌توانند حقیقت اسلام را به مردم نشان دهند.

و نه جریان روشنفکری توان آن را دارد که مبشر ارزش‌های مدرنیته باشد.

و در حقیقت نه اسلام در صحنه است و نه مدرنیته.

بلکه هر دو طرف نزاع، تنها قشر و ظاهر اسلام و تجدد را مستمک قرار داده‌اند تا به «**قدرت سیاسی**» برسند.^۱

بدون آنکه بخواهند از ظاهر عبور کنند و با درک باطن، ظاهر را در کنار باطن و به مدد باطن حفظ کنند.

البته نباید به آنان خرده گرفت.

زیرا در غیاب «**عقل**» و «**تفکر**»، طبیعی است که تنها «**سیاست**» و «**قدرت**» مهم تلقی شود.

در این وضعیت، «**تنها، خدایی است که می‌تواند ما را نجات دهد**».

پی‌نوشت:

۱. این ساله که اسلام‌گرایان و روشنفکران اراده معطوف به قدرت دارند، همه افراد این جریانات را شامل نمی‌شود و همواره افراد معلود و استثنائی در هر دو جریان وجود داشته که حقیقت را بر قدرت ترجیح داده‌اند.

نویسنده: صادق دهقانی

وب سایت: nistengari.blog.ir